

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

عبداللطیف صدیقی لندری
کانادا – سوم می ۲۰۱۰

"شار خربوزه" طنز

در یکی از دهکده های شهر کابل شخصی بی بضاعت بنام "کاکا زین الدین" که مشهور به "کاکا زینو" بود، با فامیل خویش میزیست. کاکا زینو، که فاقد باغ و زمین و بز و گاو و گوسفند بود، بقسم باغبان در زمین یکی از خانهای قریه وظیفه باغبانی و مزدوری آن خان باغدار و زمیندار را پیش میبرد و به مشکل گذاره شباروزی خود و فامیل خود را مینمود و بنابر خصلتهای کهنه و فرسوده فیودالی تحت ظلم و شکنجه خان قرار داشت. خان خدا ناشناس روزی وی را به بهانه اینکه چرا باغ و زمین وی را درست آب نداده، و غم حیوانات را نخورده است، بی اندازه لت و کوب نموده و دشنامهای ناشایسته نثارش مینماید. کاکا زینو سالها ملامت و شماتت را تحمل مینماید، مگر دشنام و لت و کوب اخیر وی از طرف خان قریه بر روحیه اش تأثیر نموده، اضافه تر تحمل اهانت و لت و کوب وی را نکرده و از ظلم و بیداد گری آن ظالم به ستوه می آید. شب با عیال و اولاد خود مشوره میکند، که قریه را ترک نموده و به شهر کوچ نماید، باشد که در آنجا کدام کار و باری را دور از جور و اهانت، پیدا نماید. کاکا زینو که تصمیم نهائی را با فامیل گرفته بود، فردا نزد خان میرود، تا معاش یکساله خود را که تاحال از طرف خان پرداخته نشده بود، طلب نماید. خان هر قدر میخواهد و اصرار مینماید، تا وی را از این تصمیم منصرف سازد، مگر کاکا زینو قبول نکرده و میگوید، که دیگر نزد خان به هیچ صورت مزدوری نخواهد کرد. چون خان میبیند که کاکا زینو گیش را نمی پذیرد، نیم معاش یک سال قبل او را تادیه نموده و برایش میگوید که نصف باقی مانده معاشت را هر زمان که پول برایم میسر شد و پولهای سود خود را از اهالی قریه گرفتم، برایت میپردازم. کاکا زینو دار و ندار خود را بالای یگانه خر خود بار نموده و راهی شهر کابل گردیده و در یکی از گذرهای شهر کهنه کابل کوته ای را بدون کرایه، یعنی بشکل "همسایه" بدست آورده و با فامیل خود که دو پسر کوچک، یک دختر و زنش بودند، زندگی نو را آغاز مینماید.

چند روز را در خانه به سر میبرد و صاحب خانه که آدم سخی و خیرخواه است، درین مدت اعاشه شان را بدوش گرفته و به فامیل شان هم از کهنه فروشی لباس و بوت خریداری و با آنها کمک و مساعدت مینماید. بعد از سپری نمودن یک هفته زن کاکا زینو به شویش، میگوید که :

"او مردکه، بخیز، تا کی نان مفت میخوری؟ برو کدام کار و باری را پیدا کده و شروع به کار کو."

فردا کاکا زینو خر خود را سوار شده و با همان پولی که از خان گرفته بود، راهی شهر میشود و از مندوی خربوزه، یک بار خربوزه خریداری مینماید، تا بعداً آن را دانه دانه و قاش قاش بفروش برساند. کاکا زینو که از خرید و فروش کدام تجربه ای ندارد، در جریان راه با دادن "چشک" تمام خربوزه ها را پف و پناه میکند و شام با دست خالی دوباره به خانه می آید.

زن و اولادهاش از کاکا زینو پرسان میکنند که: "امروز چه کاری کدی؟" کاکا زینو چگونگی موضوع را به زن و اولادها قصه کرده و از کاری که انجام داده است ابراز پشیمانی و ندامت مینماید. زن که اینطور میبیند، میگوید :

"او مردکه، ای چی قسم شار است؟ ای شار خربوزه اس؛ بخدا که ای شار خربوزه اس."

کاکا زینو شب را به بسیار جگرخونی صبح مینماید، صبح وقت از خانه برآمده و به گردنه شهدای صالحین رفته و در سر راهی که بقبرستان ها ختم میشود، ایستاده میشود، منتظر می باشد تا کدام جنازه پیدا شود. بعد از سپری شدن چند دقیقه متوجه می شود که جنازه ای از طرف کوچه خرابات به گردنه شهدا بالا میشود. وقتیکه جنازه در نزدیکی کاکا زینو میرسد، کاکا زینو سر راه جنازه دار را گرفته میگوید:

من نفر امیر عبدالرحمان خان هستم، مرا وظیفه داده تا از هر میت به نام "مرده پولی" مبلغی از اقارب میت اخذ نمایم، شما هم اولین کسی هستید که مرده پولی را می پردازید.

اقارب متوفا فوراً و بدون معطلی مبلغی را که کاکا زینو مطالبه نموده بود، برایش تادیه مینمایند. به همین ترتیب از سایر مرده داران نیز "مرده پولی" اخذ میکند. بدین منوال کار کاکا زینو چوک میشود و در مدت شش ماهی که این کار ادامه داشت، هیچ کسی چگونگی موضوع را به دولت راپور نمیدهد. تا اینکه بعد از سپری شدن شش ماه مردم از این کار بستوه آمده و چند نفر از اهالی شهر کهنه تصمیم میگیرند، که نزد امیر عبدالرحمان خان رفته و چگونگی موضوع را به گوش امیر برسانند.

همان است که فردای آن روز نزد امیر عبدالرحمان خان رفته و از مسأله "مرده پولی" به امیر حکایه نموده و میگویند که شخصی به نام "کاکا زینو" که خود را از اقربای شما معرفی میکند، میگوید که بمن امیر صاحب وظیفه داده است تا از هر مرده دار به نام "مرده پولی" یک مقدار پول اخذ نمایم.

امیر عبدالرحمان خان از شنیدن این مسأله به قهر و غضب آمده، فوراً امر میدهد تا "کاکا زینو" را همین امروز به حضور او در ارگ حاضر نمایند.

اردلیهای ارگ وظیفه گرفته سوار اسپ میشوند و طور عاجل خود را به گردنه شهداء رسانده و به چشم سر می بینند که واقعاً شخصی در گردنه نشسته و به راست و چپ نگاه میکند، تا جنازه ای پیدا شود.

اردلیهای امیر عبدالرحمان خان عاصی و کفری به "کاکا زینو" نزدیک شده و میپرسند:

"کاکا تو کیستی؟ و منتظر چه درینجا نشسته ای؟"

کاکا زینو با جرأت میگوید:

"چون کدام کاری ندارم، منتظر کدام جنازه استم که به نام مرده پولی، پولی بدست بیارم."

اردلیهای امیر عبدالرحمان خان تکرار از او میپرسد که: "تو کیستی که از اهالی گذر مرده پولی می گیری؟"

کاکا زینو میگوید که: "مه نفر امیر عبدالرحمان خان هستم."
اردلیها کاکا زینو را دستگیر کرده بالای اسپ سوار مینمایند و بصورت عاجل به ارگ رسانده و به حضور امیر عبدالرحمان خان می آورند.
امیر عبدالرحمان خان که قهر و غضب از چشمانش میبارد و آسمان و زمین را نمیشناسد، به مجردی که "کاکا زینو" را میبیند، نعره میزند.

"توستی که از جنازه های مردم مرده پولی میگیری؟؟؟؟؟؟"

کاکا زینو که شخص ساده ای بود، با اعصاب آرام به امیر جواب میدهد.
« بلی صاحب من "کاکا زینو" هستم که در گردنه شهدای صالحین از جنازه ها مرده پولی میگیرم و گذاره شو و روز خود و خانواده خوده میکنم، بخاطری که "ای شار، شار خربوزه اس. اگه ای کاره نکنم پس چی کنم؟"
امیر عبدالرحمن خان مسأله "شار خربوزه" را از کاکا زینو پرسان نموده و میگوید که: "شار خربوزه یعنی چی؟"
کاکا زینو با جرأت تمام همه قصه های زندگی و ظلم و ناروای خان قریه را و حکایت آن بار خربوزه را برای امیر بصورت مفصل بیان نموده و جام جام اشک میریزد.
امیر با وجودی که عصبی و غضبناک است، به گپهای "کاکا زینو" به آرامی گوش میدهد و وقتی که حکایت و شکایت کاکا زینو خاتمه می یابد، در حالی که زهرخندی بر کنج لب دارد، کاکا زینور را مورد تقد و ملاحظت قرار داده و امر میدهد، تا سرگذشت کاکا زینو و آن خان ظالم را تحقیق نمایند و در صورتی که سخنان وی عین حقیقت باشد، حق را به حقدار برسانند. همان است که روز دیگر پوست از کله "خان" میکنند و "کاکا زینور" را به حیث باغبان در باغ ارگ به وظیفه میگمارند.

نتیجه:

قصه "شار خربوزه" به ما می آموزاند، که جهان خود حکم "شار خربوزه" را پیدا کرده است، ورنه چرا امریکا و ناتو با بهانه های واهی هزارها فرسنگ منزل زده بیایند و ملک ما را جر کنند؟؟؟؟ و من در حیرتم که از دست این ظالمان جهانخوار، به کدام "امیر عبدالرحمان خان" پناه ببریم؟؟؟؟